

^۱ حامد نوروزی

^۲ کلثوم قربانی جویباری

چکیده

فارسی رایج در خراسان جنوبی یکی از گویشهای فارسی معیار (فارسی تهرانی) است. به عقیده بسیاری از زبانشناسان، زبان فارسی از گویشهای شرقی و شمال شرقی در زمانی نامعلوم، احتمالاً در قرون اول یا دوم هجری قمری منشعب شده است. بنابراین بررسیهای زبانشناختی گویشهای شرقی ایران، مانند گویش خراسان جنوبی در روشن شدن تاریخ شکلگیری زبان فارسی دارای کمال اهمیت است. اما متأسفانه تحقیقات زیادی در این زمینه انجام نشده است. تحقیق حاضر تحقیقی پیکره‌بنیاد است. که در طی آن پنج تحول آوایی رایج در خراسان جنوبی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این پنج تحول عبارتند از تحول $\hat{a}m/\hat{a}n$ به um/un یا om/on یا $\bar{o}m$ ، مشدد شدن صامت پس از حذف مصوت بلند پیش از آن، پیشوند ho - و e و تحول خوشه‌های صامت آغازی و صامتهای میانجی. دو تحول اول در فارسی تهرانی به صورتی محدود رخ میدهد، اما تحول سوم و چهارم در فارسی تهرانی دیده نمیشود. بخشی از تحول پنجم نیز در فارسی مشاهده نمیشود. در این مقاله سعی شده است سابقه‌ی تاریخی این تحولات نیز مد نظر قرار بگیرد. از این رو، نگارنده با در نظر گرفتن شواهدی که در متون کهن فارسی وجود دارد، سعی دارد پیشزمینه‌ی تاریخی این تحولات آوایی را نیز برای خوانندگان روشن کند. به عبارت دیگر، این تحولات آوایی تنها در دو مجموعه از رباعیات خراسان جنوبی با عنوانهای شعر دلبر و شعر غم به عنوان پیکره بررسی خواهد شد.

واژگان کلیدی: گویش فارسی خراسان جنوبی، فارسی معیار (تهرانی)، تحول آوایی تاریخ زبان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ . استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند hd_noruzi@birjand.ac.ir

^۲ . استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند kghorbani@birjand.ac.ir

زبان فارسی رایج در خراسان جنوبی یکی از گونه‌های زبان فارسی معیار^۳ (فارسی تهرانی) محسوب میشود. گرچه از نظر تاریخی و زبانشناسی در زمانی باید عکس این سخن را گفت. به عبارت دیگر در اصل زبان فارسی تهرانی پس از اسلام از زبان نواحی شرقی ایران و ماوراءالنهر منشعب شده است.^۴ اما با معیارهای زبانشناسی همزمانی و با توجه به تعاریفی که از زبان معیار و گونه و گویش و لهجه وجود دارد^۵ زبان فارسی رایج در خراسان جنوبی یکی از گویشهای زبان فارسی معیار (تهرانی) محسوب می‌شود. این گویش از زبان فارسی، یعنی گویش فارسی خراسان جنوبی، تفاوتی آوایی، صرفی و نحوی با زبان فارسی تهرانی دارد. این تفاوتها امروزه به دلیل گسترش ابزارهای ارتباط جمعی که مهمترین و مؤثرترین آنها صدا و سیماست، به سرعت در حال از بین رفتن است. یعنی گویش فارسی خراسان جنوبی مانند اغلب گویشها و گونه‌های ایرانی دیگر، به سوی زبان معیار که همان گونه‌ی تهرانی زبان فارسی است، حرکت میکنند. در این روند گویشها ویژگیهای خود را به نفع زبان فارسی تهرانی رها میکنند تا به آن نزدیک شوند. بنابراین تحقیق در مورد گونه‌ها و گویشهای ایرانی از مهمترین اولویتهای پژوهشی زبانشناختی است و مقالهی حاضر گام کوچکی است در این راه. در این مقاله، پنج تحول آوایی بررسی خواهد شد که در گویش فارسی خراسان جنوبی رخ میدهد و در فارسی تهرانی یا مشاهده نمیشود یا کاررفت آن بسیار محدود است. این پنج تحول عبارتند از: تحول $\hat{a}m/\hat{a}n$ به um/un یا om/on یا $\bar{o}m$ ، مشدد شدن صامت پس از حذف مصوت بلند پیش از آن، تحول پیشوند «فرو» به $ho-$ و $e-$ و تحول خوشه‌های صامت آغازی و صامتهای میانجی. دو تحول اول در فارسی تهرانی به صورتی محدود رخ میدهد، اما تحول سوم و چهارم در فارسی تهرانی دیده نمیشود. بخشی از تحول پنجم نیز در فارسی مشاهده نمیشود. در این مقاله سعی شده است سابقه‌ی تاریخی این تحولات نیز مد نظر قرار بگیرد. به عبارت دیگر، نگارنده با در نظر گرفتن شواهدی که در متون کهن فارسی وجود دارد، سعی دارد پیشزمینهی تاریخی این تحولات آوایی را نیز برای خوانندگان روشن کند.

پیکره‌بنیاد بودن تحقیق

نکته‌ی دیگر در مورد این بررسی "پیکره‌بنیاد" بودن آن است. امروزه بسیاری از زبانشناسان اعتقاد دارند که تحقیقات حتماً باید پیکره‌بنیاد باشند. تحقیقات پیکره‌بنیاد بر اساس مجموعه‌های محدود از داده‌های زبانی (شامل کلمه، جمله، متن و مانند آن) انجام میشود.^۶ در این نوع تحقیقات محقق خود را به داده‌های یک مجموعه‌ی زبانی محدود میکند و همهی استنتاجها و قیاس‌های خود را بر پایه‌ی این مجموعه انجام میدهد و در نهایت نتایج به‌دست آمده نیز تنها بر اساس همان پیکره ارائه میشود. البته میتوان در کنار این پیکره‌ی زبانی از تحقیقات دیگران که موارد مشابه را بررسی کرده‌اند و مسیر مشابهی را در تحقیقات خود پیموده‌اند و در نهایت، نتایج مشابه نیز گرفته‌اند استفاده کرد؛ اما داده‌های زبانی محقق همچنان به پیکره خود محدود میشود.

^۳ درباره‌ی اینکه فارسی معیار چیست نظرات مختلفی داده شده است. اما فارسی معیار در این مقاله «فارسی رایج در صدا و سیما تهرانی» است. گرچه در خود صدا و سیما تهرانی نیز بعضاً شاهد گونه‌های مختلفی از فارسی تهرانی هستیم. برای مثال، گونه‌ی کودکانه، گونه‌ی زنانه و غیره. بنابراین شاید بهتر باشد تعریف بالا را به صورت «فارسی رایج در بخش اخبار صدا و سیما تهرانی» اصلاح کنیم. بنابراین در این مقاله مقصود از فارسی تهرانی اینگونه‌ی خاص از فارسی تهرانی است.

^۴ در این مورد ر.ک. به: صادقی، ۱۳۵۷: ۲۴-۲۵ و رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۲۴۳.

^۵ در این مورد ر.ک. به: دبیرمقدم، ۱۳۸۷: ۹۱-۱۲۸.

^۶ درباره‌ی پیکره و نقش آن در زبان‌شناسی ر.ک. به: خطیبی، ۱۳۸۶: ۳۷ و هاشمی میناباد، ۱۳۸۶ الف: ۴۸ و هاشمی میناباد، ۱۳۸۶ ب: ۱۳۶.

پیکرهای که نگارنده در این تحقیق از آن بهره برده است، دو کتاب از مجموعه رباعیات بیرجندی است که آقای محمد مهدی ناصح آنها را گردآوری کرده و به چاپ رسانده است. مجموعه اول با نام «شعر غم، رباعیهای عامیانه بیرجندی» در سال ۱۳۷۹ و مجموعه دوم با نام «شعر دلبر، دوبیتیهای عامیانه بیرجندی» در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسیده است. از آنجا که در این دو مجموعه اشعار شمارهگذاری شده و ارجاعات در این مقاله به آنها مکرر خواهد بود، ارجاعات به مجموعه شعر غم به صورت (ر. ۱^۷: شمارهی دوبیتی) و ارجاعات به مجموعه شعر دلبر به صورت (ر. ۲^۸: شمارهی دوبیتی) خواهد بود. اینکه اشعار این مجموعهها مطابق عنوان فرعی کتاب دوم در حقیقت رباعی است یا مطابق عنوان فرعی کتاب دوم دو بیتی است، موضوع تحقیقی جداگانه براساس وزن عروضی و دیگر ویژگیهای ادبی این دو کتاب است که ما در این مقاله به آن نمیپردازیم. در این تحقیق تنها به ویژگیهای زبانی این پیکره خواهیم پرداخت. در زیر به ویژگیهای این تحقیق اشاره میکنیم.

ویژگیهای پیکرهی حاضر

پیکرهی حاضر که دادههای زبانی آن شامل مجموعه رباعیات دو کتاب پیشگفته است، ویژگیهایی دارد که در زیر بیان می شود:

- ۱- این پیکره مانند هر کتاب دیگری که بهعنوان پیکرهی زبانی انتخاب میشود، پیکرهای نوشتاری است. بهعبارت دیگر، در این پیکره تنها میتوان از صورت مکتوب زبان بهره گرفت، نه صورت آوایی آن. بنابراین امکان بررسی آواشناسانهی همهی دادههای آن وجود ندارد. این مشکل با توجه به نقایص خط فارسی چندین برابر میشود. اما خوشبختانه رباعیات این دو مجموعه با علائم بین المللی نیز آوانگاری شدهاند. به همین دلیل، نگارنده نیز همین ضبطها را ملاک پژوهش قرار داده و سعی نموده است تفاوتهای آوایی را بر اساس همین علائم آوانگاری استخراج کند. جدول علائم آوانگاری در انتهای مقاله آمده است.
- ۲- زبان این پیکره از گویش کنونی خراسان قدیمتر است؛ زیرا اشعاری که بهصورت دوبیتیهای عامیانه سینه به سینه و نسل به نسل نقل میشود، عموماً صورت کهن خود را حفظ میکنند. البته نمیتوان ادعا کرد که این صورت همان صورتی است که سرایندهی اولیه آن را سروده است. چون نقل سینه به سینه و عدم مکتوب بودن آنها سبب میشود که برخی تغییرات در آنها ایجاد شود. این تغییرات به دلایل مختلف مانند سلیقهی ناقل، فراموشی اصل شعر، محدودیتهای مذهبی و مانند آن رخ میدهد. اما در عین حال بسیاری از ویژگیها و لغات کهن نیز در این اشعار حفظ شده است و این یکی از دلایل اصلی نگارنده در انتخاب پیکرهی حاضر برای انجام این تحقیق است.
- ۳- این اشعار به زبان عامیانهی خراسان جنوبی سروده شده است. بهعبارت دیگر، شاعر این اشعار احتمالاً افرادی بیسواد و عامی بودهاند؛ زیرا هر چه سواد شعرا بیشتر میشده، گرایش آنان به زبان معیار نیز بیشتر میشده است. شعرایمانند ابنحسام خوسفی و نزاری قهستانی نمونهی شاعرانی هستند که به طبقهی تحصیل کرده تعلق دارند و به همین دلیل شدیداً به زبان معیار گرایش دارند. اما کسانی که این اشعار را برای بیان حال خود سرودهاند، عموماً افرادی بیسواد یا کمسواد هستند. این گونه افراد از

^۷ رباعیات شمارهی ۱.

^۸ رباعیات شمارهی ۲.

بهترین نمونه‌های گویشوران برای مطالعه‌ی زبانی هستند. یکی دیگر از دلایل انتخاب این پیکره برای بررسی نیز همین ویژگی شعرای آن بوده است.

۴- نکته‌ی آخری که در مورد این پیکره باید گفت عدم یکدستی آن است. به عبارت دیگر، داده‌های زبانی این پیکره متعلق به یک گویش خاص نیست؛ بلکه متعلق به گویشهایی است که «در ناحیه‌ی جنوب خراسان که شهرستان بیرجند را شامل میشود» (ناصر، ۱۳۷۳: ج) رواج دارد. بنابراین برخی تفاوت‌های آوایی، صرفی و نحوی در این پیکره وجود دارد که خود موضوعی برای مقاله‌های جداگانه است. به همین دلیل نگارنده به این تفاوتها در این مقاله توجهی نشان نداده است.

اهمیت تحقیق حاضر

همانگونه که پیشتر گفته شد مطابق نظر زبان‌شناسان تاریخی، زبان فارسی معیار از زبان فارسی نواحی شرقی ایران مانند خراسان و ماوراءالنهر منشعب شده است. بنابراین باید از نظر تحولات و صرف و نحو نیز مانند هم باشند. اما در عمل مشاهده می‌شود که اولاً در خود خراسان، گویشهای متفاوت فارسی رواج دارد و ثانیاً این گویشها با زبان فارسی معیار تفاوت‌هایی دارند. بنابراین باید تحقیقی جامع و کامل درباره‌ی گویشهای خراسان انجام شود تا نقاط اشتراک و افتراق این گویشها با گویش فارسی تهرانی سنجیده شود. در این صورت میتوان با بررسیهای تاریخی به نکات مبهم تاریخ شکلگیری زبان فارسی پی برد. برای مثال، اینکه زبان فارسی معیار احتمالاً از چه دوره‌های شروع به رواج در ایران نموده است؛ زبان فارسی معیار از چه گویشهایی غیر از گویشهای خراسان واژه قرض گرفته است؛ زبان فارسی معیار به کدامیک از گویشهای خراسان و مناطق آن نزدیک است؛ و سؤالهایی از این دست که بسیار مهم هستند. اما با توجه به منابع اندکی که در حوزه‌ی گویشهای خراسان وجود دارد، این تحقیق بتردید گامی ابتدایی در تحلیل تاریخی و دقیق گویش این ناحیه است. تحولات آوایی که در زیر بررسی میشود، برخی در فارسی تهرانی پرکاربردند و برخی اصلاً کاربرد ندارند؛ برخی نیز پرکاربرد بوده‌اند ولی در زمانی نامعین متوقف شده‌اند. بنابراین بررسی آنها در گویش خراسان جنوبی، برخی نکات مبهم را روشن خواهد کرد.

بررسی داده‌ها

در این بخش از مقاله با توجه به شیوه‌هایی که پیش از این توضیح داده شد، داده‌های پیکره‌ی مذکور را بررسی خواهیم کرد. شیوه‌ی نگارنده در این بررسی بیشتر تاریخی خواهد بود. یعنی ابتدا هر یک از تحولات آوایی توصیف و سپس ریشه‌های تاریخی آن تحول ذکر خواهد شد. چنین بررسی‌هایی این امکان را به پژوهشگر میدهد که علاوه بر صورت کنونی زبان، صورت گذشته‌ی آن را نیز مورد پژوهش قرار دهد.

تحول $\hat{a}m/\hat{a}n$ به $um/un, om/on$ یا $\bar{o}m/\bar{o}n$

یکی از رایجترین تحولات آوایی در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده تحول $\hat{a}m/\hat{a}n$ به $um/un, om/on$ یا $\bar{o}m/\bar{o}n$ است. به عبارت دیگر، $\hat{a}m/\hat{a}n$ در هر کلمه‌ای که وجود داشته باشد، تبدیل به $um/un, om/on$ یا $\bar{o}m/\bar{o}n$ میشود. برای مثال لغت "آشیان" که در فارسی رسمی غیر گفتاری $\hat{a}šiyân$ تلفظ میشود، در پیکره‌ی مورد بررسی ما به صورت $\hat{a}šiyon$ (ر. ۱: ۲۴۵) متحول شده است. این تحول در گونه‌ی گفتاری زبان فارسی نیز بسیار رایج است. با این تفاوت که در گونه‌ی گفتاری زبان فارسی تهرانی $\hat{a}m/\hat{a}n$ به um/un تبدیل میشود، نه om/on یا $\bar{o}m/\bar{o}n$. پیش از این محققان خارجی و ایرانی اندکی به این تحول

توجه نشان داده‌اند. یکی از قدیمترین اشاره‌هایی که به این تحول در زبان فارسی شده است در کتاب دستور زبان فارسی معاصر اثر ژیلبر لازار (۱۳۸۴: ۲۰) است که در سال ۱۹۵۷ نوشته شده است. وی در کتاب خود مینویسد: «â در زبان گفتار پیش از m/n به u تبدیل می‌شود. این پدیده یکی از مشخصترین ویژگی‌هایی است که کاربرد زبان تهرانی را از زبان رسمیتز متمایز میکند».

لازار غیر از چند نمونه از این تحول، مطلب دیگری در مورد آن مینویسد. تحقیق دوم در سال ۱۹۸۱ در مجله شرق شناسی مجارستان به چاپ رسید. در این مقاله نویسندگان، مارگارت کان و جرد برنشتاین (Bernstein&Kahn, 1981: 133-140)

سعی کردند بافت آوایی این تحول در فارسی معاصر را توصیف کنند. اما در بسیاری از موارد به نتایج اشتباه دست یافتند. آخرین تحقیق در این زمینه را علی اشرف صادقی (۱۳۶۳: ۵۳) به انجام رسانده است. وی سعی نموده از دیدگاهی تاریخی این تحول را بررسی کند. از نظر وی «در این تحول â ابتدا به o و سپس u تبدیل شده است». وی این تحول مرحله به مرحله را از برخی ضبطهای نسخ خطی که در آنها â با مصوت o نشان داده شده است نتیجه می‌گیرد. «برای مثال در روح الارواح سمعانی کلمه‌ی بازستانند به صورت بازستانند ضبط شده است» (همانجا). از نظر وی «این تحول امروزه در زبان فارسی گفتاری متوقف شده و زمان توقف آن پیش از جمله‌ی مغول است. زیرا کلمات ترکی و مغولی مشمول این تحول نشده‌اند. به همین دلیل است که برخی از کلماتی که دارای âm/ân هستند دچار این تحول نشده‌اند و شرایط آوایی و هجایی و وضع تکیه هیچ نقشی در این تحول نداشته است» (همان: ۵۴). از نظر وی «کلمه‌ی کلمات دستوری که دارای فهرست بسته‌اند، کلمه‌ی اشاره‌ی آن و ترکیبات آن (همان، چنان و غیره) شناسه‌ها و ضمایر متصل مفعولی و ملکی، علامت جمع -ان در آقايون، مردمون، دیگران و علامت متعدی و سببیساز -ان (کشاندن، پیچاندن و غیره) مشمول این تحول می‌شوند. کلمات عربی مانند تموم، حموم، قربون، حیوون، اذن و مانند آن که قبل از توقف این تحول به فارسی وارد شده‌اند مشمول تحول گشته و کلماتی مانند قانع، مقام، انعام، اقدام، مکان و غیره که پس از توقف تحول وارد زبان گفتاری شده‌اند از تحول مصون مانده‌اند» (همانجا). «کلمات فارسی‌ای که در دوره‌های اخیر ساخته شده‌اند نیز دچار تحول نشده‌اند؛ مانند دانشگاه، دبستان، راننده، خواننده. کلمات اروپایی نیز از تبدیل برکنارند؛ مانند آنتن، مامان، لیسانس، بانک. به‌علاوه اسامی اشخاص که در دوره‌های جدید از واژگان فارسی اقتباس شده‌اند مانند پروانه، افسانه، کامران و غیره، مکانهای جغرافیایی که در زمانهای جدید از نوشتار به گفتار راه یافته‌اند مانند لستان، مجارستان، لبنان و غیره نیز مشمول تحول نمی‌شوند» (همان: ۶۹-۷۰).

اما باید گفت در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده مواردی هست که گفته‌های صادقی را نقض می‌کند. این موارد عبارتند از: ۱- این تحول همچنان در فارسی خراسان جنوبی رایج است و متوقف نشده است؛ ۲- گفتیم که در مرحله‌ی اول â به o و در مرحله‌ی دوم o به u تبدیل می‌شود. بنابراین o صورت قدیمتر این تحول است. نکته اینجاست که در بسیاری از لغات خراسان جنوبی مرحله‌ی دوم تحول یعنی o به u انجام نشده است. یعنی در خراسان جنوبی مصوت â به o تبدیل شده است؛ ۳- برخی از کلماتی که در فارسی از تحول برکنار مانده‌اند در فارسی خراسان دچار این تحول شده‌اند. نکته‌ی دیگر اینکه در گویش خراسان اگر صورت تحول یافته‌ی un/on در انتهای لغت قرار بگیرد، n از انتهای آن میافتد. به عبارت دیگر تحول آوایی حذف n انتهایی نیز به تحول un/on به ân اضافه می‌شود.

با توجه به توضیحات بالا، به بررسی داده‌های پیکره‌ی مورد نظر می‌پردازیم. به گفته‌ی صادقی بسیاری از کلمات در فارسی تهرانی از این تحول برکنار مانده‌اند، برای مثال کلمه‌ی "مقام". اما در پیکره‌ی مورد بررسی به صورت maqom (ر. ۲: ۲۴۳) دیده می‌شود:

doyom kâba <i>moqomet</i> yâ mohammad	aval qorbune <i>nomet</i> yâ mohammad
دومکعبه مقومت (مقامت) یامحمد	اولقربون نومت (نامت) یامحمد

همچنین در این پیکره "پروانه" که به گفتهی صادقی از تحول برکنار مانده است، به صورت ^{۱۰} parvona (ر. ۱: ۳۱۱ و ۳۴۷) دیده میشود:

<i>parvonayomo</i> bâlo parom misuza	mo šāmom âteš be sarom misuza
پروونه یم (پروانهام) وبالوپر ممیسوزد	ماشعمماً تشبہسر ممیسوزد

به علاوه اسامی خاص هم از این قاعده مستثنی نبودند. برای مثال کلمه‌ی "قرآن" به صورت qorōn (ر. ۱: ۳۰۹ و ر. ۲: ۳۵۹ و ۳۷۰) و "دستان" به صورت dastu (ر. ۱: ۴)، دیده میشود:

<i>qorōnetoravaraqzanom</i> harruz a	engoštaredastetenegifiruz a
قراون (قرآن) توراورقز نمهرروزه	انگشتر دستونگینغیروزه
dendošek anorostamed <i>astu</i> bed arâ	lâfetnazanom xalqe <i>jehu</i> midonan
دندانشکنورستم دستو (دستان) بهدرآ	جهو (جهان) میدلافتنمیزنم

در مورد اعلام جغرافیایی هم دو اسم "سیستان" و "کنعان" به صورتهای sestu (ر. ۱: ۳۹۱) و kenōn (ر. ۱: ۳۳۶) و kenu (ر. ۱: ۳۴۴) ضبط شده‌اند.

yag busse labu be molkes <i>estuarzi</i>	dasmâle kato ke var sareš mibanda
یکبوسهلبان بهملک سستو (سیستان) ارزد	دستمالکتانکه بر سر شمیمیندد
u gom šedane yusofe <i>kenōne</i> mena	didâre ke har sōbe sabâ mididom
آنگمشدنیوسف کنون (کنعان) مناست	دیدار کههر صبحصبا میدیدم

^{۱۰} خوانندگان محترم توجه داشته باشند که تحول *om/on+um/un+âm/ân* به لزوماً در هجای انتهایی واژه رخ میدهد. برای مثال در *parvâne* این تحول در هجای دوم و سوم رخ داده است. یا در واژه‌ی *ân* که مانند آن در هجای اول قرار دارد و به *untaraf+ânke* تبدیل میشود.

"بلوچستان" هم که نامی کاملاً جدید است به صورت *baluččesto* (ر. ۲: ۲۳۱) آمده است:

azu ruzi ke i baxtom daxaw šed	be garmâye <i>baluččesto</i> dečârom
از آن روزیکه این بختمدر خواب شد	به گرمای بلوچستو (بلوچستان) دچارم

در مورد علامت جمع «-ان» هم باید گفت در همهی موارد این علامت به صورت *-u[n] / -o[n]* بهکار رفته است. برای مثال: *mâhion* (ماهیان، ماهیها) (ر. ۱: ۱۴۱)، *uno* (آنان، آنها) (ر. ۱: ۲۲۵)، *mâdaru* (مادران) (ر. ۱: ۱۴۷)، *pâyon* (پایان، پایها) (ر. ۱: ۱۴۴)، *xido* (خویدان، خویدها) (ر. ۱: ۱۹۹)، *qamun* (غمان، غمها) (ر. ۱: ۲۰۵ و ۲۰۶) و *šowyo* (شبان، شبها) (ر. ۱: ۲۱۴).

به هر حال، آنچه از پیکرهی مورد بررسی نگارنده برمیآید این است که در دستکم در زبان رباعیهای خراسانی که زبانی بسیار عامیانه و نسبتاً قدیمی است، استثنایی در اعمال این تحول دیده نمیشود و بسیاری از لغات که در گونهی گفتاری فارسی دچار تحول نشدهاند در پیکرهی مورد بررسی نگارنده با تحول بهکار رفتهاند. نمونههایی از این تحول که در گونهی گفتاری فارسی دیده نمیشود، عبارت است از: *ayyom* (ایام) (ر. ۱: ۱۱۴)، *jânone* (جانانه) (ر. ۱: ۵۳)، *monend* (مانند) (ر. ۱: ۷۷)، *jom* (جام) (ر. ۱: ۹۵)، *dom* (دام) (ر. ۱: ۹۵)، *dahōn* (دهان) (ر. ۱: ۴۰۸)، *rom* (رام) (ر. ۱: ۹۵)، *jeho* (جهان) (ر. ۲: ۲۹۵) و غیره. شواهد نمونههای بالا در پی میآید:

yagbaredegazesarbegiromoberâm	<i>ayyom</i> exošikemigzarondem bâham
یکبار دیگر از سربگیر موبروم	ایوم (ایام) خوشیکهمیگ
<i>jânoneyemočėširbemeydonomad</i>	hamdustohamdešmabejâyex ošedan
همدوستو همدشمن بهجای خود شدند (ماچوشیر به میدانا آمد) جانانه چانونهی	
<i>monendeanârsinadâraafsar</i>	daborjekenâraxunadâraafsar
مونند (مانند) انار سینهدار دافسر	دوربر جکنار هخانهدار دافسر
hargeznašakeberizadajomekase	ukâseyešarbatekexodhamxor dem
هرگز نشود که بریزد در جوم (جام) کسی	(با) همخوردیم آنکاسهی
<i>dadometenomnamišavomromekase</i>	moyaretenomnašommobeno mekase
روم (رام) کسی در دوم (دام) توامنمیش	منیار توامنشوممنبهنامکسی
ey qomča te če <i>dah ōne</i> deldâre meni	eylâletehamrangeroxeyarem eni

ایلهتوهمرنگرخیاره	ایغنچهتوچودهون (دهان) دلدارمنی
goftomkeberombeginomeššâ dšavom	didomqamošâdiyejehorahgozara
گفتمکهرومبیینمششادشوم	دیدمغموشادیجهو (جهان) رهگذراست

در مورد تاریخچه‌ی این تحول باید گفت «قدیم‌ترین شاهده‌ی که در این زمینه وجود دارد کلمه بیستون (> بغستان) است که در شعری از ابوالحسن آغاجی در لغت فرس نقل شده است. املا‌ی این کلمه در متون پهلوی نیز به صورت bēhistūn (بندهشن، فصل ۹، بند ۴۰) و vēstūn (شهرستان‌های ایران، بند ۲۹). اثر این تبدیل در اسم مکان mahker-tun (> ماجردان^{۱۱}) (تاریخ ارمنستان فاوستوس بیزانسی، قرن پنجم میلادی). بنابراین سابقه این تحول به دو قرن قبل از اسلام می‌رسد. در یکی از متون مانوی به زبان پارتی نیز نام میشان^{۱۲} به صورت میشون ضبط شده است. حمزه اصفهانی (میانه قرن ۴) نیز جیحون را در کنار شهری می‌داند که نام آن جیهان بوده. در المرقاه‌ی ادیب نطنزی (قرن ۵) نیز خوان به صورت خون آمده. غیر از این موارد تا قرن هشت و ده اثر دیگری از این تحول دیده نمی‌شود» (همان: ۵۳-۵۸). اما بر خلاف نظر وی در متون فارسی-عبری /سفر خمسه‌ی لندن و اسفار خمسه‌ی واتیکان که در همین فاصله و در جنوب غربی ایران نگاشته شده‌اند، این تحول دیده می‌شود. این تحول در فعل 'br'z'ndn<'br'zwndn در اسفار خمسه‌ی واتیکان و کتاب مقدس پاریس دیده می‌شود. برای مثال:

نه ابرازوند (در ترجمه‌ی لائیریم از rm√rm به معنی بلند کردن)	PV ¹³ :1:41:44: nh 'br'zwnd
اقرارزونیدم	PV:1:38:19: 'βr'zwnydm

پسوند -wn در این افعال در تقابل قرار می‌گیرد با کاربرد کتابی همین پسوند در افعال مشابه:

اقرارزانید	PV:1:14:22, 1:21:16: 'βr'z'nyd
ابرازانید	PV:1:29:8, 11: 'br'z'nyd
بی‌اقرارزانید	PV:1:27:38: by'βr'z'nyd

مشدد شدن صامت پس از حذف مصوت بلند پیش از آن

در برخی از لغات پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده مشاهده می‌شود که حروفی به دلیل نامشخص به صورت مشدد بیان می‌شود. این لغات عبارتند از: peččida (پیچیده) (ر. ۱۰۶)، xarbezza (خربوزه^{۱۴}) (ر. ۱: ۴۱۴)، mettoni (میتونی، میتوانی) (ر. ۱: ۷۳)، čoppon (چوپان^{۱۵}) (ر. ۲: ۱۶۳). شواهد نمونه‌های بالا در پی می‌آید:

^{۱۱} نام قبیله‌ای از کردان که در کنگاور آذربایجان غربی ساکن بودند.

^{۱۲} کشور پادشاهی کوچکی در دهانه رود دجله که تا اواخر دوره اشکانی استقلال داشته

^{۱۳} PV علامت اختصاری Pentateuch of Vatican است که در منابع ایران‌شناسی به همین صورت معرفی می‌شود. برای مشخصات کتابنامه‌ای به Paper, 1965 نگاه کنید.

^{۱۴} در این مورد ملاک نگارنده تلفظ xarbuze بوده است که دارای مصوت بلند u و در تهران رایج است.

^{۱۵} در این مورد ملاک نگارنده تلفظ čupun بوده است که دارای مصوت بلند u و در تهران رایج است.

engoštnemâyemardomunkerdf alak	momoškbodombekâqazepēčči da
انگشت‌نمایمردمانک	منم‌شک‌بودمب‌ه‌کاغذی‌پچیده (پچیده)
xarbezzabexortorabepâlisčekâr	šuyomramakošmoramakobiva vozâr
خوربزه (خربوزه) بخورتورابه‌پالیزچه‌کار	شویم‌رامکش‌من‌رامکن‌بی‌وهوزار
garmettonixeštelahadravardâr	nabuyexošemâyomonabâdeba hâr
خشت‌لحدرا بردارگرم‌تونی (میتو)	نهبویخوشیم‌یخواهم‌و
dazireqâyenomčappeygonâvâd	xodomabbâsočopponaxodâdâd
(سمت‌چپ) گناباد در زیر قاینه‌ستم‌چپ‌پی	خودم‌عباس‌وچپنه (چوپاناست) خداداد

فرایند آوایی که در همهی این لغات مشترک است، این است که مصوت بلندی که پیش از صامت مشدد شده وجود داشته است، کوتاه شده. در *peččida* پیش از *č* کوتاه و تبدیل به *e* شده. در *mettoni* پیش از *t* کوتاه و تبدیل به *e* شده است. در *čoppon* پیش از *p* کوتاه و تبدیل به *o* شده است.^{۱۶}

مشابه این فرایند در برخی لغات متون کهن زبان فارسی نیز دیده میشود. صادقی (۱۳۶۸: ۷۲-۷۳) این فرایند را چنین

توجیه میکند: «در زبان فارسی معاصر مصوتهای بلند بعضی از کلمات، کشش خود را از دست میدهند؛ ولی در عوض موجب تکرار صامت بعد از خود، بویژه وقتی که بعد از صامت مصوت دیگری آمده باشد، میگردند. مثلاً کلمه شعر ابتدا به *r:še* تبدیل می‌شود؛ آنگاه پس از کوتاه شدن *e, r* آن مکرر میگردد. این تلفظ بخصوص در ترکیب اتباعی شروور / *šerrover* دیده میشود. کلمه ربیع نیز در تداول مردم قم به شکل *robb* در می‌آید.^{۱۷} این تلفظ بویژه در عبارت *at'esâ-yerobb* دیده میشود. البته در

متون کهن اغلب پس از این تحول، در مرحله بعد نیز طبق قاعده ناهمگون شدگی یکی از دو واج تکراری تغییر میکند. مثلاً از کلمه کالیجار (ابن اثیر، ج ۹) / *kālējār* / یا / *kālījār* / صورت کالنجار / *kālenjār* / یا / *kālinjār* /، کالنجر (ابوریحان، آثارالباقیه: ۱۳۳) و کلنجار (گفتار عامیانه) نیز دیده میشود. بر این اساس مصوت بلند *ē* یا *ī* در کالیجار، جای خود را به گروه *en* یا *in* داده است و اگر صامت بعد از *ē* یا *ī* را در نظر بگیریم باید بگوییم که گروه واج *ēj* یا *īj* جای خود را به گروه *enj* یا *inj* داده است. طبق توضیحات بالا میتوان تصور کرد که از کلمه کالیجار مصوت *ī* یا *ē* ابتدا کوتاه شده و موجب مکرر شدن صامت بعد از خود

^{۱۶} البته مسلم است که این لغات را با کلماتی مانند *maččed* (مسجد) (ر. ۲: ۱۲۷) و *čâršamme* (چهارشنبه) (ر. ۲: ۱۷۰) نمیتوان قیاس کرد. زیرا در این لغات اولاً مصوت

بلندی پیش از واج مشدد وجود ندارد و ثانیاً تحول آوایی (*č<msj<n*)، ادغام و همگونی (*č<ms<b*) در آنها رویداده است. اما در لغاتی مانند *xarbezza* و *peččida* تحول آوایی و ادغامی دیده نمیشود.

^{۱۷} در این مورد صادقی یک مرحله از تحول را ذکر نکرده است. کلمه «ربیع» ابتدا به دلیل حذف «ع» به صورت *rōb* در می‌آید. یعنی *o* کوتاه آن برای جبران حذف «ع» به صورت کشیده *ō* در می‌آید. این نوع واکه را واکهی جبرانی میخوانند. در مرحلهی بعد *ō* کشیده مجدداً کوتاه شده و *b* مشدد میشود.

گشته و کلمه به شکل *kālījār* یا *kālējār* در آمده است. سپس در مرحله بعد طبق قاعده ناهمگون شدگی، یکی از دو *j* به *n* بدل شده است و کلمه به شکل *enjār/kālī* در آمده است. تناسب *j* و *n* در این است که *j* صامت لبی مرکبی است که جزء اول آن *d* است و مانند *n* یک صامت دندانی میباشد. تفاوت آنها در این است که *d* دهانی و *n* خیشومی میباشد» (صادقی، ۱۳۶۸: ۶۴-۶۵). لغت دیگری که چنین تحولی در آن پیش آمده کلمه «بوزینه» است که در ترجمه قرآن شماره ۴ آستان قدس به شکل «بوزنده» (به شکل جمع: بوزندگان) آمده است. «*būzina* ظاهراً ابتدا به **būzinna* و سپس به *būzinda* تبدیل شده است» (همان: ۷۲-۷۳). این تحول به صورتی قاعده‌مند در یکی از ساختهای فعلی تفسیر شنقشی نیز دیده میشود. برخی از این افعال عبارتند از:

بارندیدن (= بارانیدن): او خدای آنست کی فروبارندد از ابر آسمان آب بارانی (تفسیر شنقشی، ۱۳۵۵: ۱۵۲)، او فروبارندید بر شما بر از آسمان آب بارانی (همان: ۲۱۱)، او وربارندیدیم بران کایشان گوشاگوش پراکنده بدند، سنگبارانی از آسمان (همان: ۱۸۵).

بالندیدن (= بالاندن): وی را بالندید بالندیدنی نیکوا (همان: ۷).

رویندیدن (= رویانیدن): خواهش کن از بهر ما فا خدای خویش تا برویند ما را از آنچ برویند زمین (همان: ۱۰).

خیزندیدن (= خیزانیدن): بخیزندید ایشان را ابلیس بخبر کشتن محمد به دروغ (همان: ۱۵۵).

شنوندیدن (= شنوانیدن): او گردانستی خدای اندرین کافران نیکوی و سعادتی بشنوندیدیشان بتوفیق ایمان او گر شنوندیدی شان و گرامی کردیشان بتوفیق ایمان برگشتندی از ایمان (همان: ۲۱۳).

میرندیدن (= میرانیدن): هیچ کس نیست سزاوار آنک وی پرستند مگر اوی، زنده کند مردگان را روز قیامت او بمیرندد اندرین جهان (همان: ۱۹۸).

واگذارندیدن (= گذرانیدن/ عبور دادن): او واگذارندیدیم فرزندان یعقوب را بدریاب (همان: ۱۹۳) نمونهها برگرفته از (تفسیر شنقشی، ۱۳۵۵، مقدمه: شصت و چهار، شصت و پنج) میباشد.

صادقی (۱۳۶۸: ۶۷) درباره‌ی فرایندهای آوایی این افعال مینویسد: «پسوند فعلهای سببی در زبان پهلوی به جای *-ān* (-ان/ن، *-ēn* است. «رسندیدن» و نظایر آن از شکل پهلوی *an-īd-ēn-ras* و غیره گرفته شده است. *an-īd-ēn-ras* ابتدا به **an-īd-enn-ras*، سپس به *an-īd-end-ras* بدل شده است».

در لغات *peččida* (پیچیده) (ر. ۱: ۱۰۶)، *xarbezza* (خربزه) (ر. ۱: ۴۱۴)، *mettoni* (میتونی، میتوانی) (ر. ۱: ۷۳)، *nommid* (نومید، ناامید) (ر. ۱: ۸۹)، *čoppon* (چوپان) (ر. ۲: ۱۶۳) نیز همانگونه که پیداست تنها مرحله‌ی اول تحول فوق رخ داده است. مانند *šerover* / و *yerobbedige* / که در زبان گفتاری فارسی رایج است.

تحول پیشوند «فرو» به *-ho* و *-e*

در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده فعل «نشستن» علاوه بر صورت رایج «نشستن» به دو گونه‌ی *honšinom* (نشینم) (ر. ۱: ۲۰۹) و *enšasmako* (نشست نکن، منشین) (ر. ۱: ۱۱۱) نیز دیده میشود:

<i>mâdarnagozeškeruyedelbarbin</i>	<i>ešxešnagozeškeyagdamehonši</i>
om	nom

عشقش نگذاشت که یک دمی‌هنشینم (بنشینم)	مادر نگذاشت که روی دلبر بینم
xanjarbekešomvâpasedar honši <i>nom</i>	mâdarbekošomkeruyedoxtarbi <i>nom</i>
خنجر بکشم در پس در هُنشینم (بنشینم)	مادر بکشم که روی دلبر بینم

harjâ beravi piše me âyi zude	da jâye dega yag dame enšasmako
هر جابرو و پیشمنا ییزودی	در جای دیگر یکدمی انشس (نشست) مکن

این گونه‌ها با افعالی مانند «شکستن» که به صورت *eškasta* (شکسته) (ر. ۱: ۳۱۸) آمده قابل قیاس نیستند. زیرا در شکستن خوشهی صامت آغازین *šk* است که به صورت *eška* تحول پیدا کرده؛ ولی در نشستن، خوشهی صامت آغازین وجود ندارد. صورت پهلوی «شکستن» *škastan* (مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۶۹) و صورت پهلوی «نشستن» *nišastan* (همان: ۳۱۵) است. بنابراین روشن است که از نظر تحولات تاریخی زبان این دو واژه نمیتوانند با هم قیاس شوند. به نظر میرسد - *ho* در *honšinom* و *e-* در *enšasmako* گونه‌هایی از پیشوند «هو» باشند که در متون قدیمی خراسان و نواحی شرقی دیده میشود. توضیحاتی در مورد این دو پسوند مطلب را روشن میکند.

در کتاب در جوار سنگسر، واژه‌نامه سنگسری، آمده است: «پیشوندهای (*r)hā* و (*r)hu*) حاصل تحول «فرا» و «فرو» هستند. زیرا در لهجه سنگسری گروههای *θr* و *fr* ایرانی باستان به *r(a)h* و *š* تبدیل میشوند» (صادقی، ۱۳۷۹: ۹، نقل از اعظمی و ویندفور، ۱۳۵۱: ۳۵). صادقی (۱۳۷۹: ۹-۱۰) در این مورد میافزاید: «این تحول منحصر به این لهجه نیست و در بسیاری از نقاط دیگر خاصه در کناره‌های دریای خزر (به استثنای گیلکی) و در لهجه‌های تالشی و لهجه‌های مرکز ایران و جز آن نیز دیده می‌شود. به علاوه پسوندهای "ها" و "هو" در کتاب المدخل الی احکام علم النجوم ابونصر قمی که در قرن چهارم نوشته شده نیز دیده میشود».

«پیشوند فرا کوتاه شده فراز است و در فارسی میانه به صورت *frāz* بوده‌است، مانند *frāzabgandan* (پیش انداختن). فرا در ترکیباتی مانند فرا رسیدن به معنی پیش، به پیش و در ترکیباتی مانند فراگیر به معنی اطراف است. همچنین فرا در ترکیباتی مانند فرا روی، فرا پشت، فرا راه، فراسوی حرف اضافه و در فراتر صفت یا قید است» (کلباسی، ۱۳۸۰: ۹۰). «پیشوند فرو نیز کوتاه شده فرود است که در دوره میانه به صورت *frōd* دیده میشود. فرو در ترکیبات فعلی به معنی پایین، به سوی پایین به کار می‌رود. فرود نیز به عنوان پیشوند فعلی و با معنی پایین، به سوی پایین در فرود آمدن و فرود آوردن به کار میرود» (همان: ۹۰-۹۱).

گونه‌های گویشی پیشوند «هو» در متون کهن خراسان

در نقل قولهایی که از خرقانی در اسرارالتوحید آمده، تعدادی فعل پیشوندی مانند "هوژگویم" و "میهوژارم" دیده میشود. شفیع کدکنی (۱۳۸۴، تعلیقات: ۱۲۱-۱۲۳) در مورد این پیشوند میگوید: «هیچ تردیدی نیست که این کلمات ثبت دقیق گفتار خرقانی است که سنت صوفیه تا عصر مؤلف اسرارالتوحید حفظ کرده است. هوژ گفتن دقیقاً به معنی فروگفتن است و هوژاردن به معنی فرو گذاردن یا فرو آوردن. هوژ یا هو (که دومی صورت ساییده‌تر شده و اندکی جدیدتر کلمه است) پیشوندی بوده است در لهجه قومسی (بسطام و خرقان) که نمونه‌هایی از آن در مقامات خرقانی نیز خوشبختانه باقی مانده و از استقصای موارد استعمال آن که اینک نقل میشود به خوبی دانسته میشود که دقیقاً معادلی بوده است برای پیشوند فرو در زبان دری رسمی. اینک به این عبارات توجه کنید: ... و گفت اگر این اندوه که بر دل جوانمردان است بر آسمان نهی هوژآید و اگر به زمین نهی هوبرد اگر ملائکه از این آگاه شوند در فرع افتند و به زمین هوژ آیند... چنان مینماید که هوژ تبدیل به هو شده ... قابل یادآوری است که پیشوند ها بر سر بسیاری افعال در لهجه‌های مرکزی زبان فارسی، تا قرون ششم و هفتم، نمونه‌های بسیار دارد. در همین مقامات خرقانی نمونه‌های آن دیده میشود و نیز در کتاب النقص عبدالجلیل قزوینی (مقامات خرقانی، ۳۴۸ و النقص ۱۱۶ و ۳۰۲ و سبکشناسی ۳۹۲/۲). در تذکره‌های اولیاء عطار نیز بازمانده‌های از این گونه زبان خرقانی باقی مانده به صورت ها در فعل ها بژاردی و ها بژارد که نشان میدهد در این موارد ها برابر فرا ست، چنانکه هو برابر فرو است (محمدبن منور، ۱۳۸۱، تعلیقات، ج ۲: ۵۴۰-۵۴۱).

وی برخی از همین مطالب را در "نوشته بر دریا" نیز نقل میکند و پارهای نکات نیز به آن میافزاید: «هوژگویم و میهوژارم نشاندهنده این است که در زبان قومسی عصر خرقانی پیشوند هو به صورت هوژ تلفظ میشده است و بعدها ساییده شده و به هوز بدل شده و اندک اندک هو شده است. در نسخه‌های جدیدتر، کاتبان اسرارالتوحید هوژ را گاه به هو بدل کرده‌اند و گاه به فرو که برابر معنایی آن است در زبان مردم نیشابور و دیگر نواحی. اگر موارد بازمانده را ملاک قرار دهیم چنان مینماید که هوژ تبدیل به هو شده است و در مواردی که بعد از ژ/ز حرف مصوتی باشد هنوز تا عصر نوشتن مقامات خرقانی ژ را آشکار میکرده‌اند. مقایسه شود: هوژ آید/ هوژ آیند با هو می‌آید/ هو شو. از نمونه هوژ گفتن و هوژاردن متن اسرار التوحید میتوان حدس زد که در آن مراحل از تاریخ زبان در تمام موارد هوژ به عنوان پیشوند، برابر فرو به کار میرفته است» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۴، تعلیقات: ۱۲۱-۱۲۳). پس روشن است که پیشوند ho- در honšinom گونه‌های از پیشوند "هو" است که در متون کهن خراسان نیز دیده میشود. اما آیا enšasmako هم میتواند گونه‌های از همین پیشوند باشد؟ در این صورت دو تحول در آن رخ داده است: ۱- تحول "ه" به همزه‌ی آغازی (□<h)؛ ۲- تحول مصوت o به e.

کلباسی (۱۳۸۵: ۷۲) با بررسی حدود سی گویش مختلف، بسیاری از گونه‌های این پیشوند را داده است. وی گونه‌های her.hə r.o, hâ.ha.he.hə, hi.hu.ho.hâr را برای پیشوند hâ- و hu- نشان داده است. هر دو تحولی که پیش از این گفتیم در گونه‌های این پیشوند دیده میشود. هم □<h در h, a و o و hâ, a و o هم تحول مصوت o به e در he.her. تنها تفاوت پیشوند e- این است که هر دو تحول با هم در آن رخ داده است. لازم به ذکر است که تحول o<e و u<i یکی از تحولات بسیار رایج در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده بوده است. برای مثال در این پیکره "شده" به صورت šeda (ر. ۱: ۱۴۰ و ۱۴۳ و ۲۲۷)، "چون" به صورت če (ر. ۱: ۱۴۳ و ۱۵۵)، "عقاب" به صورت eqâb (ر. ۱: ۱۴۵)، "دو" به صورت de (ر. ۱: ۱۵۰)، "استاد" به صورت estâ (ر. ۱: ۲۰۰) و «دُنیا» به صورت denyâ (ر. ۱: ۱۷۹) دیده میشود.

تحول خوشه‌های صامت آغازی

در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده گاهی دیده می‌شود که یک همزه به آغاز برخی از لغات اضافه شده و این همزه تلفظ این لغات را با فارسی تهرانی متفاوت نموده است. برخی از این لغات عبارتند از: *estâra* (ستاره) (ر. ۱: ۲۵۷ و ۲۵۹ و ۲۸۵ و ۳۲۹ و ۳۵۶ و ر. ۲: ۲۸۸ و ۳۰۰ و ۴۲۲)، *eškasta* (شکسته) (ر. ۱: ۳۱۸ و ر. ۲: ۲۴۰ و ۳۰۶)، *eškanom* (شکنم، بشکنم) (ر. ۲: ۱۳۵)، *eštâb* (شتاب) (ر. ۱: ۱۰۸)، *eškâl* (شکار) (ر. ۲: ۲۹۷) و *ešnid* (شنید) (ر. ۲: ۳۱۳). شواهد نمونه‌های بالا در پی می‌آید:

<i>tâhaqberasabedastehaqdâremšo</i>	<i>estâreyesöbterušenâyikamko</i>
w	
تاحقیرسدبهدستحقدارامشب	(صبح‌توروشناییکمن) ستاره‌ی ستاره‌ی
<i>sareškastadapišedâvarbâša</i>	<i>lânatbekasekeazterugardona</i>
سراشکسته (سرشکسته) درپیشداورباشد	لعتبتهکسیکه‌ازتوروگرداناست
<i>kezanjireškanomâyombesuyet</i>	<i>negâreruberuqorboneruyet</i>
که‌زنجیراشکنم (بشکنم) آیمبہسویت	نگارروروبروقربانروی
<i>xodrabetemirasonomeštâbmako</i>	<i>eymâhebolaniqadamâtâbmako</i>
اشتاب (شتاب) مکن خودرابه‌تومیرسان	ایماهبلنداینقدرمه‌تابما
<i>xodâqesmatkonaâyombedidâr</i>	<i>hoseynâgoftmemirombeeškâl</i>
خداقس‌متکنندایامبهدیدار	اشکال (شکار) حسیناگفت‌منمیرو
<i>kedardemardomomixedadivâr</i>	<i>beharkedardedelgoftomnaešni</i>
	<i>d</i>
کهدردردمانمیخاستدردیوار	به‌هرکهدرددلگفت‌منه‌اشنید (نشنید)

محققانی که با زبانهای قدیم و میانه‌ی ایرانی سر و کار دارند میدانند که بسیاری از کلمات در دوره‌ی میانه با دو صامت آغازی (= خوشه‌ی صامت آغازی) شروع می‌شده‌اند. مانند *stârag* (مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۵۹)، *škastan* (همان: ۲۶۹). «برخی از کلمات هم در دوره‌ی باستان دارای خوشه‌ی صامت آغازی بوده‌اند و در دوره‌ی میانه این خوشه شکسته شده است؛ مانند -*štâpa** که در پهلوی با پیشوند به صورت -*awištâb* (شتافتن) دیده می‌شود» (منصوری، ۱۳۸۷: ۱۸۸) «و -*xšnava** که در پهلوی به صورت -*āšnaw* (شنودن)» (همان: ۱۹۷) به کار رفته است.

«به هر حال آنچه مسلم است این است که از دوره‌ی باستان خوشه‌های صامت آغازی تحول پیدا کرده و به طریقی شکسته شده بودند» (صادقی، ۱۳۵۰: ۲۱۵). زیرا «از نظر آواشناسی تلفظی، مطلوبترین هجا، هجایی است که از یک صامت (C) و یک مصوت (V) تشکیل شده باشد (= CV). هر نوع تغییری که در ساخت هجاهای پیچیده‌تر داده شود و در جهت حرکت به سوی هجای CV باشد، حرکت به سوی هجای مرجح و مطلوب است» (همان: ۲۱۶). بنابراین شکستن هجای CC یا همان خوشه‌ی صامت آغازین هم در جهت حرکت به سوی هجای CV است.

«خوشه‌ی صامت آغازین به دو شیوه‌ی کلی شکسته می‌شود: ۱- یا یک مصوت کوتاه به نام مصوت میانجی یا *anaptyctic* میان دو صامت واسطه شده است، مانند *spēd* یا *frēdōn* گرفته شده‌اند. ۲- یا یک مصوت در آغاز خوشه اضافه می‌شده است، مانند اسفند و اصطخر که از *spand* و *staxr* گرفته شده‌اند. به این مصوت، مصوت *prothetic* گفته می‌شود» (همان: ۲۱۴).

این تحول در بافتهای گوناگون آوایی رخ می‌دهد. در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده اغلب تحولات خوشه‌ی صامت آغازین مانند تحولات خوشه‌ی صامت آغازین در فارسی تهرانی است. تنها بافتی که با تحولات فارسی تهرانی متفاوت است، بافت *šk* و *sk* است. به گفته‌ی صادقی (همان: ۲۱۷) «در چنین بافتی چهار حالت رخ می‌دهد: ۱- مصوت افزوده شده میانجی است و مصوت هجای بعد مصوت گرد. در این صورت مصوت میانجی در اغلب موارد - است؛ مانند شکوه، شکوفه، شتر و غیره. ۲- مصوت افزوده شده مصوت میانجی است و مصوت هجای دوم مصوت غیرگرد. در این صورت مصوت افزوده شده در اغلب موارد - است؛ مانند شنا، شناختن و شکستن. ۳- مصوت افزوده شده مصوت آغازی است و مصوت هجای دوم مصوت گرد. در این صورت مصوت آغازی نیز آ است؛ مانند آشکوه و آشکوفه. ۴- مصوت افزوده شده مصوت آغازی است و مصوت هجای دوم مصوت غیرگرد. در این صورت مصوت آغازی است. مانند اشکستن و اشکار». روشن است که بافت آوایی نمونه‌هایی که ما از پیکره‌ی مورد بررسی نقل کردیم، همین بافت آخر است. به عبارت دیگر، در فارسی تهرانی مصوت افزوده شده میانجی است، ولی در نمونه‌هایی که در پیکره‌ی مورد بررسی نگارنده از فارسی خراسان جنوبی نقل شد مصوت افزوده شده آغازی است. نمونه‌هایی که در گویشهای دیگر خراسان جنوبی وجود دارد نیز این تفاوت را تأیید می‌کند. برای مثال «در گویش قاین شپش به صورت *ešpoš*، شناختن به صورت *ešnāxta* و سپرز به صورت *esporz* بهکار می‌رود» (زمردیان، ۱۳۶۸: ۳۲).

صامتهای میانجی

صامت میانجی به صامتی گفته می‌شود که در روی زنجیره‌ی گفتار برای جدا کردن دو مصوت که معمولاً اولی در پایان تکواژ قبلی و دومی در آغاز تکواژ بعدی قرار دارد بهکار می‌رود. برخورد دو مصوت به این صورت در اصطلاح التقای مصوتها نامیده می‌شود. «ویژگی صامتهای میانجی در این است که در زبان تقریباً در تقابل با هیچ واج دیگری قرار نمی‌گیرند و در نتیجه، تمایز معنایی ایجاد نمی‌کنند. به بیان دیگر صامت میانجی وابسته به محور همنشینی یعنی زنجیر گفتار هستند و شرایط آوایی و صرفی واحدهای حاضر در کلام یعنی واجها به گونه‌ای است که حضور آنها را به کلام تحمیل می‌کند و گوینده در انتخاب آنها دخالتی ندارد» (نجفی، ۱۳۸۰: ۸۱). از آنجایی که در زبان فارسی هیچ هجایی با مصوت آغاز نمی‌شود بحث صامتهای میانجی در این زبان به نظر منتفی می‌رسد. «اما اگر توجه داشته باشیم که تعدادی از تکواژهای پیچسب، مانند *i*-نکره و *ast*- و سایر صیغههای پیچسب فعل بودن و نیز پسوندهای صرفی و اشتقاقی مانند *ân*- جمع و *i*- نسبت و *e*- اضافه و غیره وجود دارند که به سبب عدم استقلال و وابسته بودنشان به کلمات قبل از خود همیشه با مصوت شروع می‌شوند، مسألتهای التقای مصوتها در فارسی نیز مورد پیدا میکند» (صادقی، ۱۳۶۵: ۳). به گفته‌ی نجفی (۱۳۸۰: ۸۱) «از آنجا که میتوان در مرز میان دو تکواژ همزه‌ی قابل حذفی میتوان پدید آورد پس بحث در این مورد در فارسی هم مطرح می‌شود». ماهیت صامت میانجی وابسته به یکی از شرایط دو گانه‌ی زیر است: ۱- شرایط آوایی مصوتهای رویاروی؛ ۲- شرایط صرفی تکواژهای درگیر. منظور از شرایط آوایی حاکم بر شکل صامت میانجی ماهیت مصوتهایی است که رو در روی هم قرار گرفته‌اند. گرد یا گسترده بودن مصوتهای رو در رو مهم ترین عامل تعیین کننده شکل آوایی صامت میانجی است. برای مثال، در محل التقای دو مصوت *u* و *â* در کلمه‌ی «آهوان»

/âhovân/ صامت میانجی v قرار میگیرد؛ زیرا u یک مصوت گرد و به واج v نزدیک است. اما در محل التقای دو مصوت i و â در کلمهی «ماهیان» /mâhiyân/ صامت میانجی y است؛ زیرا i یک مصوت بسته است و به واج y نزدیک است. منظور از شرایط صرفی تکواژهای درگیر نیز ماهیت صرفی تکواژهایی است که التقای مصوتها را بهوجود میآورند. شرایط صرفی گاهی موجب می شود که صامت میانجی شکل آوایی دیگری غیر از آنچه از بافت آوایی کلام پیشبینی میشود داشته باشد. برای مثال، در مصوت e در خانه در شرایط صرفی مختلف رفتارهای مختلفی نشان میدهد. بهعبارت دیگر، مصوت e در لغت «خانه» /xâne/ هنگامی که به -i نسبت و -i نکره میپیوندد، دو صامت میانجی میگیرد. هنگامی که به -i نسبت میپیوندد صامت میانجی g است (خانگی /xânegi/)، اما هنگامی که به -i نکره میپیوندد، صامت میانجی y یا □ (همزه) است (خانهبی /xâneyi/ یا خانهبهای /xâne□i/).

در پیکرهی مورد بررسی نگارنده دو صامت میانجی نقش اصلی را ایفا میکنند: ۱- y؛ ۲- n. صامت y بین فارسی گفتاری و گویش خراسان جنوبی مشترک است. اما صامت میانجی n در فارسی گفتاری دیده نمیشود. تنها در بخشی از گویشها مانند لری این صامت میانجی دیده میشود. در پیکرهی مورد بررسی نگارنده در یک مورد نادر نیز صامت میانجی به جای y به صورت واج g ظاهر شده است. بنابراین به دو مورد بالا شماری ۳ نیز افزوده میشود: ۳- g. در زیر به بررسی بافت آوایی و صرفی هر یک از این دو صامت خواهیم پرداخت.

صامت میانجی y

صامت میانجی y در همهی بافتهای ممکن به کار میرود:

- الف. پس از مصوت /â:/e-y-estâ/ (استاد= اسم+ e اضافه) (ر. ۲: ۷۷)؛ /a-y-xodâ/ (خدا است= اسم+ فعل ربطی) (ر. ۲: ۸۵)؛ /an-y-razâ/ (رضا اند= اسم+ فعل ربطی) (ر. ۲: ۳۶۶)؛ /enâxalaf-y-âdamâ/ (آدمهای= اسم+ e اضافه) (ر. ۲: ۱۷۲)؛
- ب. پس از مصوت /u:/ e-y-bâhu/ (بازوی= اسم+ e اضافه) (ر. ۲: ۱۴۶)؛ /u-y-tu^{۱۸}/ (توی آن= حرف اضافه+ ضمیر) (ر. ۲: ۲۲۰)؛ /om-y-u/ (او ام= ضمیر+ فعل ربطی) (ر. ۲: ۹۵)؛
- پ. پس از مصوت /i:/om-y-bidâri/ (بیداری ام= اسم+ ضمیر متصل) (ر. ۲: ۲۱۸)؛ /o-y-jenni/ (جنی و= صفت+ و) (ر. ۲: ۲۰۱)؛ /e-y-kali/ (کلید= اسم+ e نکره) (ر. ۲: ۲۱۵)؛
- ت. پس از مصوت /a:/om-y-dida/ (دیدهام= صفت مفعولی+ فعل کمکی) (ر. ۲: ۱۸۶)؛ /om-y-kerda/ (کردهام= صفت مفعولی+ فعل ربطی) (ر. ۲: ۳۳۲)؛ /an-y-kerda/ (کردهاند= صفت مفعولی+ فعل ربطی) (ر. ۲: ۳۲۱)؛
- ث. پس از مصوت /o:/a-y-mo/ (من است= ضمیر+ است) (ر. ۲: ۴۳۷).
- البته در مواردی نیز که در اثر تحول آوایی h از انتهای هجای آخر لغت حذف شده است، صامت میانجی y است؛ برای مثال i-y-čâ (چاهی) (ر. ۱: ۱۸۲).

^{۱۸} . در اصل باید ân-y-tu باشد؛ ولی با حذف e و همزهای آغازی ân و تحول ân به u به صورت u-y-tu در آمده است.

dačâhšomo negâbe bâlânakonom	mo az qame te kaftare <i>čâyi</i> bešavom
در چاهشومونگابهبالانکنم	مناز غمتو کفتر (کبوتر) چایی (چاهی) بشوم

صامت میانجی n

صامت میانجی n در بافت‌های بسیار محدودی به‌کار می‌رود. این بافت‌های عبارتند از:

الف. پس از ضمیر تو (to/te) و پیش از فعل ربطی اول شخص مفرد (om):

/om-n-te/ (تو أم = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۹۵):

da dometenomnamišavom rome kase	mo yare tenom, našom mo be nome kase
در دام تَنَم (توام) نمیشومرامکسی	منیار تَنَم (توام) نشوممنبهنامکسی

/om-n-te/ (تو أم = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۱۷۲)

daârezuye didane roxsâretenom	ey mâh dagard ke mo talapkâre <i>tenom</i>
در آرزو دیدن رخسار تَنَم (توام)	ایماهبرگرد که منطلبکار تَنَم (توام)
dombâle goliyom ke bega yare <i>tenom</i>	da molke šemâ mosâferom migardom
دنبال گلیام که گوید یار تَنَم (توام)	در ملکشما مسافر میگردم

/om-n-te/ (تو أم = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۳۸۷)

da ahdetonomte da vafâye degari	deltange <i>tonom</i> te delgošâye degari
در عهد تَنَم (توام) تو در وفا یدگیری	دل‌تنگ تَنَم (توام) تو دل‌گشایدگیری

/om-n-te/ (تو أم = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۳۹۵)

mo morqetenomčina koja mipâši	ey gol te begu ke da kojâ mibâši
من مرغ تَنَم (توام) چین‌هکجامیباشی	ایگل‌توبگو که در کجامیباشی

ب. پس از ضمیر تو (te) و پیش از فعل ربطی دوم شخص مفرد (i):

/i-n-te/ (تو ای = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۲۲۳)

te kaftare suri namiyi xoneye mo	jânoneye mo teni te jânoneye mo
توکبوتر سورینمیآ ییخانهمین	جانانهمین تنی (تو ای) توجانانهمین

/i-n-te/ (تو ای = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۲۹۱)

nâre beferes ke delbaret bimâra	unja ke teni anâro beh besyâra
ناریبفرستکهدلبر تیماراست	اونجاکه تنی (توهستی) اناروبهبسیاراست

/i-n-te/ (تو ای = ضمیر + فعل ربطی) (ر. ۱: ۳۳۸)

yag zarreye kaqaze be sisad tomana	unja ke teni magar zamine yamana
یکذرهکاغذبهسیصدتوماناست	اونجاکه تنی (توهستی) مگرز مینیمناست

پ. پس از ضمیر «ما» (mâ) و پیش از «و» (o) ربط + ضمیر «تو» (te)

در این مورد این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «ما» تحت تأثیر ضمیر «من» قرار گرفته و یک n زاید به انتهای آن اضافه شده باشد. اما دلیل دستوری و آوایی برای این احتمال وجود ندارد؛ به همین دلیل n پس از «ما» را همچنان صامت میانجی در نظر میگیریم.

/te-o-n-mâ/ (ما و تو = ضمیر + و + ضمیر) (ر. ۱: ۲۵۸)

varxordanemânotesavâba emšow	emšow çe šaba šabe morâda emšow
درخانهای مانوتو (ماوتو) ثواباستامشب	امشبچهشباست، شبمراداستامشب

/te-o-n-mâ/ (ما و تو = ضمیر + و + ضمیر) (ر. ۲: ۸۳)

ke uyam nimakâri budo bogzašt	meyone mânote yak čizake bud
کهآنهمنیمهکاریبودوبگذشت	میان مانوت (ماوتو) یکچیزکیبود

/te-o-n-mâ/ (ما و تو = ضمیر + و + ضمیر) (ر. ۲: ۳۳۱)

ke vādeymānotovaršowkatâvâ	čerâq misuza da bâlâye lampâ
کهوعدھی مانوتو (ماوتو) بر شوکتآباد	چراغمیسوزددربالایلمپا

ت. در پیکرهی مورد بررسی نگارنده سه مورد از کاربرد n میانجی به صورت بیقاعده و استثنایی نیز دیده میشود که در زیر میآید:

/et-n-joma/ (جامه‌ی تو = اسم + e اضافه + ضمیر متصل) (ر. ۲: ۱۱)

magu nâmaramam ey sina peydâ	be zire jomanet dastom rasida
مگونامحرمهستمایسینهپیدا	بهزیر جو منیت (جامهیتو) دستمرسیده

/e-n-qâli/ (قالی = اسم + e اضافه) (ر. ۱: ۳۲۰)

uqzar ke daqâlinebozorgu ranga	harčan ke be râhe karbalâ farsanga
آنقدر کهدرقالینبزرگو (قالیبزرگان) رنگاست	هر چند کهبهر اهرکربلا فرسناست

/a-n-če/ (ضمیر پرسشی + فعل ربطی) (ر. ۱: ۱۷۷)

ino hama ra barâye qamxârkonom	az mo porsan ke nâleye zâr čena
اینهاهمهرا برایغمخوارکنم	از منمپرسند کهنالهیزار چنه (چهاست)

مورد آخر در گویش بیرجندی رایج است. به عبارت دیگر، ضمیر پرسشی če در اغلب مواقع با صامت میانجی n به فعل ربطی پس از خود متصل میشود. ضمیر پرسشی ke (چه کسی) نیز به همین ترتیب با صامت میانجی n به فعل ربطی پس از خود متصل میشود: kene (چه کسی است؟)؛ keni (چه کسی هستی؟)

صامت میانجی g

معمولاً پس از ه بیان حرکت و پیش از i - نسبت، صامت میانجی هم به صورت y دیده میشود (مانند پارچه‌یی، سرمه‌یی، قهوه‌یی و غیره)، هم به صورت □ (همزه) (مانند پارچه‌ای، سرمه‌ای، قهوه‌ای و غیره) و در برخی موارد صامت میانجی به صورت g به کار میرود (مانند خانگی، بچگی، ساختگ و غیره). در پیکرهی مورد بررسی نگارنده در یک مورد لغت پنبه‌ای به صورت پمبگی

(ر. ۲: ۳۹۰) دیده میشود (از آنجا که این شعر در حاشیه آمده و آوانویسی انگلیسی ندارد، نگارنده نیز شعر را با خط فارسی نقل

میکند):

jerâbâypambagidappâye delbar	sare kuye bolan jâye te delbar
جرابای پمبگی دپایدلبر	سر کویبلنجا یتهدلبر
šodm âşeḡ be labhâye te delbar	jerâbâypambagi naqšonegâra
شدمعاشقبهلیه یتهدلبر	جرابای پمبگی نقشونگار

در مورد این عدم هماهنگی در کاربرد صامت میانجی باید گفت از آنجایی که زبان دارای لایهها و سطوح و اشکال مختلف و لهجههای اجتماعی و جغرافیایی متفاوت است و این اشکال مختلف در همدیگر تأثیر متقابل دارند صورتهای زبانی هیچگاه یکدست نیست. به این سبب میبینیم که صامت میانجی g در کلمات خستگی و تشنگی باقی مانده، ولی در اکثر کلمات هنگام پیوستن به i نسبت دیده نمیشود. به همین دلیل است که در متون کهن صامتهای میانجی به صورتهایی غیر از صورتهای امروز رایج بوده است. برای مثال در نزهتنامه‌ی علایی "دیوانگی" به صورت "دیوانهای"، "در ماندگی" به صورت "در ماندهای" و "دو سالگی" به صورت "دو سالهای" آمده است. در ترجمه‌های کهن از نهج‌البلاغه "سرگشتگی" به صورت "سرگشتهای" دیده می‌شود. در کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه کلمات "پختگی، تازگی، خفگی" به شکل "پختهیی، تازهییی، خفهیی" بهکار رفته است (صادقی، ۱۳۶۵: ۸).

حذف مصوت اول در محل التقا

شیوهی دیگری که برای حل مشکل التقای مصوتها در پیکرهی مورد بررسی نگارنده دیده میشود، حذف مصوت اول است. به عبارت دیگر، مصوت انتهایی کلمه‌ی اول حذف میشود و صامت پیش از آن به مصوت ابتدایی لغت دوم میچسبد. برای مثال، عبارت "در آنجا" که به گویش خراسانی daunja تلفظ میشود پس از تحول به صورت dunja (ر. ۲: ۱۷۲) درمیآید:

kedunjaâdamâye nâxalaf bod	hanu mastom ke raze del beguyom
که دونجا (در آنجا) آدمه‌اینا خلف بودند	هنوز میخواستم که راز دل‌بگویم

در نمونه‌های دیگر عبارت "به آن" پس از تحول به صورت bu (ر. ۱: ۱۲۴) درمیآید:

buxâle siyâye te nazar mikerdom	da kučeye tange te gozar mikardom
بو (به آن) خالسیاهتو نظر می‌کردم	در کوچیتنگتو گذر می‌کردم

در نمونه‌های دیگر عبارت "قیمت آن" پس از تحول به صورت qeymatu (ر. ۱: ۲۱۷) درمیآید:

moqeymatuvâmolke soleymu nadahom	lâle labe te agar be bâzâr âya
من قیمتو (قیمتان) بهم‌لکسلیمانندم	لاله‌لبتو اگر به بازار آید

نتیجه

با توجه به آنچه در مقاله آمد روشن است که تحولات آوایی گویش فارسی خراسان جنوبی در برخی موارد تا حد زیادی با تحولات آوایی گویش فارسی تهرانی متفاوت است. این تفاوتها در مواردی نشاندهنده تفاوت تاریخی رخ دادن تحولات است. برای مثال در مورد تحول $\hat{a}/\hat{a}n$ به um/un با اینکه این تحول در فارسی معیار از حدود قرن ۸ متوقف شده، ولی در گویش خراسان جنوبی همچنان ادامه داشته است؛ زیرا برخی از واژههای جدید نیز مشمول این تحول شدهاند. در مورد خوشه صامت آغازی نیز در بسیاری از لغات این گویش تحولی متفاوت از گویش فارسی تهرانی را نشان میدهد. به عبارت دیگر، در گویش خراسان جنوبی مصوت آغازی خوشه صامت را میشکند (برای مثال در $e\check{s}kam$) اما در فارسی تهرانی مصوت میانجی این خوشه را جدا میکند (برای مثال در $\check{s}ekam$). این نکته از آنجایی اهمیت دارد که گفته میشود، زبان فارسی معیار از زبان نواحی شرقی ایران مانند خراسان و ماوراءالنهر منشعب شده است. بدین ترتیب باید گفت یا زمان این انشقاق قبل از ایجاد این تحولات بوده، یا این لغات از گویشی دیگر در فارسی معیار وارد شده است. در مورد صامتهای میانجی و پیشوند "هو" نیز همین تفاوت دیده میشود؛ زیرا اصولاً نه صامت میانجی n در زبان فارسی تهرانی وجود دارد و نه تحول fr به h در زبان فارسی تهرانی دیده میشود. به هر حال، نتیجهگیری در مورد تفاوتها و شباهتهای این دو گویش و دلایل تاریخی آن، مذاقه و تحقیقات بیشتری می طلبد که نگارنده در مقالات بعدی به آنها خواهد پرداخت. اما قطعاً بسیاری از نکات مبهم تاریخی در مورد زبان فارسی با بررسی گویشها خراسان جنوبی روشن خواهد شد.

جدول علائم آوانگاری (مصوتها)

\hat{a}	آ		e	اِکوتاه		o	اُکوتاه
\bar{a}	اَکشیده		\bar{e}	اِکشیده		\bar{o}	اُکشیده
a	اَکوتاه		i	ی- (درسیب)		u	او (درچوب)

جدول علائم آوانگاری (صامتها)

b	ب		z	ز		l	ل
p	پ		ž	ژ		m	م
t	ت		s	س		n	ن
j	ج		š	ش		v	و
č	چ		f	ف		h	ه/ح
x	خ		q	ق/غ		y	ی
d	د		k	ک			
r	ر		g	گ			

۱. تفسیر شنقشی (گزارهای از بخشی از آیات قرآن کریم) (۱۳۵۵). به کوشش محمدجعفر یاحقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲. خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۶). "فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره‌ی زبانی رایانه‌ای". فرهنگ‌نویسی، دوره اول، ش اول (بهار و تابستان): ۲۳-۴۲.
۳. دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۷). "زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی". ادب پژوهی، سال دوم، شماره پنجم (تابستان و پاییز): ۹۱-۱۲۸.
۴. رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). تاریخ زبانهای ایرانی. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۵. زمردیان، رضا (۱۳۶۸). بررسی گویش قاین. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴). نوشته بر دریا. تهران: سخن.
۷. صادقی، علی اشرف (۱۳۵۰). "تحول خوشه‌ی صامت آغازی". در: مجموعه‌ی خطابه‌های نخستین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، ج ۱. مظفر بختیار. بی جا: تهران دانشگاه تهران: ۲۱۲-۲۲۴.
۸. ----- (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
۹. ----- (۱۳۶۳). "تبدیل آن و آم به اون و اوم در فارسی گفتاری و سابقه‌ی تاریخی آن". مجله زبانشناسی، دوره اول، سال اول، ش ۱ (بهار و تابستان): ۵۲-۷۱.
۱۰. ----- (۱۳۶۵). "التقای مصوتها و مسأله صامتهای میانجی در زبان فارسی". مجله زبانشناسی، سال دوم، ش ۲ (پاییز و زمستان): ۳-۲۲.
۱۱. ----- (۱۳۶۸). "یک قاعده‌ی آوایی". مجله زبانشناسی، سال ششم، ش ۲ (پاییز و زمستان): ۶۲-۷۴.
۱۲. ----- (۱۳۷۹). نگاهی به گویشنامه‌های ایرانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، با همکاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۳. کلباسی، ایران (۱۳۸۰). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. ----- (۱۳۸۵). "پیشوند فعلی hâ و گونه‌های آن در گویشهای ایران". مجله زبانشناسی، سال ۲۱، ش ۲ (پاییز و زمستان): ۷۴-۷۵.
۱۵. لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی امروز. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
۱۶. محمد بن منور (۱۳۸۱). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۲. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
۱۷. مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۸. منصوری، یدالله (۱۳۸۷). بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۹. ناصح، محمدمهدی (۱۳۷۳). شعر دلبر، دوبیتیهای عامیانه‌ی بیرجندی. مشهد: محقق.
۲۰. ----- (۱۳۷۹). شعر غم، رباعیهای عامیانه‌ی بیرجندی. مشهد: آستان قدس رضوی، مرکز خراسانشناسی.
۲۱. نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۰). مبانی زبانشناسی عمومی. تهران: نیلوفر.

۲۲. هاشمی میناباد، حسن (۱۳۸۶ الف). "پیکره‌ی زبانی در فرهنگ‌نگاری". در: مجموعه مقالات فرهنگ‌نگاری. گردآورنده حسن هاشمی میناباد. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۴۵-۶۴.
23. ----- (۱۳۸۶ ب). "پیکره یا منابع فرهنگ". در: مجموعه مقالات فرهنگ‌نگاری. گردآورنده حسن هاشمی میناباد. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۱۲۷-۱۴۲.
24. Kahn, M.; Bernstein, J. (1981). "Progress of the Change in Persian: dabestân vs. tâbestun". *Acta orientalia hungarica*, Vol. xxxv/1, pp.140-133.
25. Paper, H., H. (1965). "the vatican Judeo -Persian Pentateuch: Genesis". *Acta Orientalia hungarica*, Vol. xxviii/ 4-3, pp: 340- 263.

